

درس تفسیر آیت الله جوادی

۹۱/۱۲/۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم

« فهرست دروس

﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِذْتُ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷) مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْثُبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ يَنْعَمَتِ اللَّهُ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۱)﴾

چون سوره مبارکه «لقمان» در مکه نازل شد و مطالب محوری سور مکی اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوت بود و خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق را هم مطرح فرمود در اینجا هم به عدم تناهی فیض خدا سخن فرمود بعد به عدم تناهی ذات اقدس الهی.

نامتناهی بودن فیض و قدرت الهی

در آیه ۲۷ فرمود فیض خدا نامتناهی است نه تمام شدنی است و نه عجزپذیر، این ﴿سَبْعَةُ أَبْحُرٍ﴾ حدّ خاصّ هفت را بیان نمی کند این ناظر به کثرت عدد است یعنی اگر دریاها به کمک دریای اعظم بشتابند همه بشوند مداد بخواهند کلمات الهی را بنویسند اینها تمام می شوند قلمها شکسته می شود کلمات فیض الهی نفاذ

حوزه علمیه قم

مسجد اعظم

قم

مدرسه فیضیه

مدرسه خان

مدرسه آیت الله گلپایگانی

سایر مدارس

فقه معاصر

تفسیر

رجال

دروس به زبان عربی

دروس سطوح عالی

حوزه علمیه نجف

نجف

حرم امیرالمؤمنین (ع)

مساجد

حوزه علمیه مشهد

مدرسه آیت الله خویی

سایر مدارس مشهد

تفسیر و نهج البلاغه

سایر حوزه ها

شهرستانها

کربلا

بیروت

دمشق

داکار (آفریقا-سنگال)

قطیف و احساء

کابل

سایر موضوع ها

کلام و فلسفه

طب در روایات

بزرگان معاصر

تقریر عربی درس ها

راهنما

تقریر نویسی

مشکلات

ثبت نام

ثبت نام

ویرایش اطلاعات

نرم افزارها

پخش زنده- کامپیوتر

پخش زنده- اندروید

آرشیو مدرسه فقاها

و زوال‌پذیر نیست، پس فیض او نامتناهی است قدرت او هم نامتناهی است.

یکسانی جمع کردن سایه و برپایی قیامت نزد خدا

برای اینکه اولین و آخرین را اگر بخواهد بیافریند و دوباره بعد از مرگ زنده کند مثل این است که يك نفر را بیافریند و بعد زنده کند در بحث‌های قبل داشتیم که در قرآن کریم دو کار را ذکر می‌کند یکی ساده‌ترین و آسان‌ترین کار است یکی دشوارترین کار که از آن دشوارتر فرض نمی‌شود آن کار بسیار ساده آن است که سایه را بخواهد جمع کند، جمع کردن سایه زحمتی ندارد چون سایه، ظل همان عدم نور است منتها عدم ملکه چیز سختی نیست که انسان بخواهد سایه را جمع بکند یکی هم جریان قیامت است کاری از جریان قیامت دشوارتر فرض ندارد که کلّ عالم را به هم بزند دوباره نوسازی کند در سوره مبارکه «حج» فرمود: ﴿إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾ [۱] یعنی طوری که ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾ [۲] یعنی «تبدل السماوات غیر السماوات» پس کلّ زمین و کلّ آسمان‌ها عوض می‌شود به زمین و آسمان دیگر این جریان قیامت است در جریان قیامت فرمود: ﴿ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ﴾ [۳] هم کلّ آسمان و زمین را بخواهد نوسازی کند هم ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتٍ مَّعْلُومٍ﴾ [۴] را بخواهد احضار کند این مجموعه ظرف و مظروف می‌شود حشر اکبر فرمود: ﴿ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ﴾ جریان قبض سایه هم فرمود: ﴿قَبْضُنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا﴾ [۵] بنا بر اینکه یسیر به معنای سهل باشد نه تدریج، پس قبض سایه که ساده‌ترین کار است و به هم زدن عالم و ساختن عالم جدید به نام قیامت آن یکی ساده‌ترین کار، این یکی سخت‌ترین کار هر دو نزد خدا آسان است لذا در این آیه ۲۸ سوره «لقمان» فرمود: ﴿مَا خَلَقْكُمْ وَلَا

بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً ﴿﴾ مثل آفرینش يك انسان، پس همه نزد خدا آسان است چیزی دشوار نیست.

تبیین زمان بر نبودن برپایی قیامت نزد خدا

از نظر سرعت هم در بخش‌هایی از قرآن کریم فرمود امر ساعت ﴿كَلِمَاحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ [۶] یعنی جریان قیامت مثل يك چشم به هم زدن است این‌طور نیست که خیلی زمان بخواهد در سوره مبارکه «قمر» این‌چنین فرمود: ﴿أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَاحِ بِالْبَصَرِ﴾ [۷] در بخش‌های دیگر فرمود: ﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلِمَاحِ الْبَصَرِ﴾ مثل يك چشم به هم زدن، خب آن کسی که ﴿عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ﴾ گفت ﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ [۸] به اندازه يك لمح بصري من این تخت بلقیس را از یمن به فلسطین می‌آورم و آورد ذات اقدس الهی می‌فرماید این کسی که ﴿عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ﴾ را ما به او دادیم چنین توانایی را دارد اما کلّ عالم را به هم زدن و عالم نو در انداختن اولین و آخرین را یکجا جمع کردن که معلوم نیست رقم آنها به چند میلیارد می‌رسد فرمود: ﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلِمَاحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ در سوره مبارکه «قمر» هم که فرمود: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَاحِ بِالْبَصَرِ﴾ ناظر به همین است چون آن هم درباره قیامت است در سوره مبارکه «قمر» فرمود: ﴿بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهِي وَأَمْرٌ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ * يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ * إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ * وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَاحِ بِالْبَصَرِ﴾ [۹] خب با يك اراده و با يك چشم به هم زدن کلّ عالم را می‌تواند زیر و رو بکند.

فیض و قدرت نامتناهی برگرفته از ذات نامتناهی الهی

چنین ذات اقدس الهی فیضش نامتناهی است قدرتش هم نامتناهی است خب فیض نامتناهی يك قدرت نامتناهی می‌خواهد، قدرت نامتناهی برای ذات نامتناهی است بعد از اثبات اینکه فیضش

نامتناهی است و قدرتش نامتناهی است کم کم در آیه سی همین
سوره مبارکه «لقمان» می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ این
ضمیر ﴿هُوَ﴾ که ضمیر فصل است با الف و لام که روی خبر
آمده مفید حصر است یعنی تمام واقعیت برای خداست هیچ
حقیقتی در عالم غیر از خدا نیست هر چه هستند آیت و علامت
و نشانه آن حقیقت‌اند پس او می‌شود نامتناهی.

پرسش: ... پاسخ: بله، ﴿أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ برای همین است ﴿أَوْ هُوَ
أَقْرَبُ﴾ برای آن است که بگویند ما فرهنگی، محاوره ادبیاتی،
لفظی نداریم این ﴿أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ یعنی دیگر به جایی می‌رسیم که
لفظ نداریم بیان کنیم ﴿كَلِمَاحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ یعنی ما لفظ
نداریم بیان کنیم.

بیان حقیقت بودن ذات الهی و آیت بودن همه موجودات

اگر فیض نامتناهی است فیض نامتناهی محکوم قدرت نامتناهی
است چون قدرت نامتناهی دارد می‌تواند فیض بی‌کران داشته باشد
قدرت نامتناهی برای ذات نامتناهی است اگر قدرت نامتناهی است
یعنی صفت نامتناهی است یقیناً موصوف که ذات است باید
نامتناهی باشد لذا فرمود هر چه حق فرض بشود برای خداست
دیگری چه انسان چه غیر انسان همه آیت و علامت و نشانه او
هستند ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾.

ترغیب قرآن به رؤیت نظم در نظام هستی و آیت بودن آن

قبل از اینکه به آیه سی برسیم فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ
فِي النَّهَارِ﴾ دوباره از نظم عالم سخن فرمود آن قدر حقیقت
روشن است که تعبیر قرآن کریم این است که مگر ندیدی، مگر
نمی‌بینی البته برای وجود مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
مسئله رؤیت هست اما برای ما هم که این آیه ناظر به ما هم
می‌تواند باشد ما را ترغیب می‌کند که شما باید ببینید.

ناکافی بودن علوم مفهومی، سر‌اصرار قرآن به رؤیت

مستحضرید که فهمیدن، مقداری از راه را رفتن است از فهم و کار مفهومی آن مشکل حل نمی‌شود بارها ملاحظه فرمودید که مطالب نظری را باید با مصداق حل کرد نه با مفهوم، الآن آنچه ما در حوزه و دانشگاه داریم این است که مشکل نظری را با مطلب بدیهی حل می‌کنیم یعنی مفهوم نظری چه تصور نظری باشد چه تصدیق نظری را با تصورهایی بدیهی و تصدیق‌های بدیهی حل می‌کنیم. ما سیری داریم صفا و مروه ما مفهوم است! از مفهوم نظری به مفهوم بدیهی، از مفهوم بدیهی به مفهوم نظری

و الفكر حركة الي المبادي* و من مبادي الي المرادي [۱۰]

از مجموع این دو حرکت، ما علم به دست می‌آوریم در فضای مفهوم حرکت می‌کنیم لذا گاهی با عمل همراه است گاهی با عمل همراه نیست اما آنکه قرآن کریم اصرار دارد می‌فرماید این کاری که شما می‌کنید این کف کار است بالاتر از این، مسئله شهود و رؤیت است شما اگر این صحنه عمیق را ببینید حتماً خدا را به اندازه خودتان در آینه دلتان مشاهده می‌کنید این رؤیت نصیب شما می‌شود آن وقت چنین علمی با عمل همراه است الآن اینکه می‌بینید ما ممکن است عالم باشیم ولی گاهی دستان در عمل می‌لرزد برای اینکه از مفهوم کاری ساخته نیست اگر ما مفهوم نظری را چه در تصور چه در تصدیق با مفهوم‌های بدیهی چه تصور چه تصدیق حل کنیم این را بزرگان می‌گویند خون را با خون دارید می‌شوید،

آفت ادراك آن قال است و حال خون به خون شستن محال

است و محال [۱۱]

الآن اگر کسی معنای غسل را نمی‌داند ممکن است آدم يك جلد کتاب بنویسد درباره کیفیت و پیدایش زنبورها کیفیت تغذیه زنبورها کیفیت تبدیل آن عصاره گل‌ها توسط زنبور به غسل کیفیت کندوسازی‌ها ساختن آن خانه‌های شش ضلعی همه اینها را در يك

کتاب بنویسد و تدریس کند و آن شخص هم همه این مطالب را بفهمد ولي کام او شیرین نمی‌شود با مفهوم شناسایی زنبور و مفهوم عسل و گُل و کیفیت تغذیه و اینها نمی‌شود کام را شیرین کرد در این صورت انسان خون را با خون می‌شوید کارهای ما حوزوی‌ها این‌طور است کارهای دانشگاهیان این‌طور است که مشکل علمی را با مفهوم علمی حل می‌کنیم لذا در فضای مفهوم، سعی صفا و مروه ما همین است که از مجهول به معلوم می‌آییم از معلوم دوباره به مجهول برمی‌گردیم

و الفكر حركة الي المبادي* و من مبادي الي المراد

از مجموع این دو حرکت، ما مطلب نظری را حل می‌کنیم آن وقت سعی بین مفهوم نظری و مفهوم بدیهی همان خون به خون شستن است ولي اگر کسی بخواهد این خون پاک بشود مفهوم نظری را با مصداق باید بفهمد آن وقت می‌شود عالم با عمل ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ﴾، [۱۲] در قرآن هست اما در بسیاری از موارد ﴿أَلَمْ تَرَ﴾ [۱۳] هست این تنها رأی علمی نیست یعنی طوری باشد که به رؤیت برسد.

تجلی خدا در آیات‌ها و امکان رؤیت او

خدای سبحان طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در کلّ جهان تجلی کرده است که فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» [۱۴] (این يك) در خطبه دیگر هم فرمود دل‌های افراد مرئی خدای سبحان است [۱۵] خدا آینه آفرید (این دو) حالا اگر خدا آینه آفرید این خدا در آینه‌ها خودش را نشان بدهد هر کسی به اندازه خود، خدا را باید مشاهده بکند (این سه) اگر گفته می‌شود هر کسی خدا را به اندازه خود می‌شناسد قبلاً هم ملاحظه فرمودید معنایش این نیست که کسی . معاذ الله . بالا می‌رود مقداری از خدا را می‌شناسد چون او بسیط است و نامتناهی دیگر جزء ندارد که انسان مثل دریا مقداری آب بگیرد

بلکه آن حقیقت بسیط نامتناهی با تمام ذات برای ممکنات تجلی دارد منتها این ممکنات، مرایا و مرئی گوناگون‌اند هر آینه‌ای به اندازه خود خدا را نشان می‌دهد مثل اینکه . معاذ الله . بلاتشبه این آفتاب در همه آینه‌ها می‌تابد هر آینه‌ای به اندازه خود عکس آفتاب را نشان می‌دهد اصرار قرآن این است که شما اگر این نظام را می‌بینید این آینه است چگونه شما در آینه خدا را نمی‌بینید مرتب ﴿أَلَمْ تَرَ﴾.

امکان رؤیت تجلی فیض الهی غیر از طریق علوم مفهومی

پس معلوم می‌شود راه دارد یعنی انسان غیر از راه حوزوی، غیر از درس و بحث، راه‌های دیگری هم دارد که از آن راه بتواند مشاهده کند نه اینکه خون را با خون بشوید خون را با آب بشوید خون را با کوثر بشوید آن وقت انسان راحت است فرمود مگر نمی‌بینی خب آدم وقتی نظم را دید و آن ناظم، بیرون نیست ذات اقدس الهی در دسترس احدی نیست که فصل اول است و منطقه ممنوعه، اکتنه صفات ذات هم که عین ذات است منطقه ممنوعه است، اما وجه الله، فیض الله، ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۱۶] این نور که فصل سوم است در همه آینه‌ها می‌تابد مشاهده کردن آن، مشکل آدم را حل می‌کند.

حلاوت شهود فیض الهی بالاترین حلاوت‌ها

آن وقت هیچ لذتی هم برای انسان سالك شاهد بهتر از شهود حق نیست این بیان نورانی ائمه که فرمودند: «مَنْ ذَا الَّذِي ذَاق حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا» [۱۷] همین است فرمود مگر ممکن است انسان مقداری از محبت تو را بجشد بعد به دنبال دیگری برود این در دعاهای ماه مبارك رمضان هست که «اللهم... أَذِقْنِي فِيهِ حَلَاوَةَ ذِكْرِكَ» [۱۸] من می‌خواهم بچشم این غسل را می‌خواهم بچشم نه بفهمم پس این اصرار قرآن ﴿أَلَمْ

﴿تَرَ﴾ یعنی اگر مقداری شما غبارروبی کنید آن مفهوم تبدیل به این مصداق می شود مشاهده می کنید.

مطابق حکمت بودن تغییر فصول و تأمین ارزاق با آن

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ﴾ مستحضرید که در آیه بیست همین سوره «لقمان» و سایر موارد تعبیر به فعل ماضی دارد تسخیر جهان این دیگر فعل ماضی است هر روز که خدا شمس و قمر را نمی آفریند و مستخر نمی کند حدوثاً و بقائاً فیض او مستمر است اما در جریان فصول چهارگانه که فرمود: ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ [۱۹] تغییر لازم است نمی شود همیشه زمستان باشد یا همیشه تابستان این فصول چهارگانه باید عوض بشود تا ارزاق مردم تأمین بشود اینکه فرمود: ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ یعنی «فی أربعة فصول» اگر همیشه زمستان باشد مشکل است همیشه تابستان باشد مشکل است الاً ولابد باید فصول چهارگانه باشد. برای اینکه فصول چهارگانه پدید بیاید گاهی تعبیر به تکویر دارد که ﴿يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ﴾ [۲۰] گاهی تعبیر به ﴿يُولِجُ﴾ دارد این جریان ایلاج در سوره مبارکه «حج» هم بحث شد آن دو آیه ۶۱ و ۶۲ که در سوره مبارکه «حج» بود مشابه آن همین جا هست یعنی آیه ۲۹ و ۳۰ سوره مبارکه «لقمان» که محل بحث است مشابه همان دو آیه سوره مبارکه «حج» است ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ﴾ بعد در آیه سی فرمود: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾.

تبیین چگونگی تغییرات شب و روز و به وجود آمدن فصل

ایلاج لیل فی النهار و ایلاج نهار فی اللیل این است مستحضرید این زمین که به دور خود حرکت می کند و این حرکت شبانه روز تولید می کند یعنی ۳۶۰ درجه تولید می کند این ۳۶۰ درجه، ۱۸۰ درجه اش قوس اللیل است ۱۸۰ درجه قوس النهار، آنجایی

که لیل و نهار تفاوت نکند یعنی اول فروردین و اول مهر این دو وقت است که اعتدال ربیعی و اعتدال خریفی است در اعتدال ربیعی «بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار» [۲۱] است، در پاییز هم «بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار» است هر دو دوازده ساعت‌اند بر طبق این افق معمولی، خب این ۱۸۰ درجه قوس‌اللیل و این ۱۸۰ درجه قوس‌النهار دو قوس هستند که جمعاً ۳۶۰ درجه می‌شوند این در آن اعتدال‌های ربیعی و اعتدال‌های خریفی اما وقتی کم کم رو به افزایش می‌رود به طرف تابستان می‌خواهد برود از اول فروردین که گذشتیم می‌بینیم این قوس‌النهار وارد قوس‌اللیل می‌شود این ۱۸۰ درجه‌ای که روز است و آن ۱۸۰ درجه‌ای که شب است از دو طرف قوس‌النهار ولوج دارند ورود دارند دخول دارند در قوس‌اللیل یعنی هم از طرف صبح، نهار به شب می‌رسد و به سحر می‌رسد سحر را می‌گیرد و هم از طرف غروب، نهار به مغرب می‌رسد و طلعه شب را می‌گیرد حدود یک ساعت از این طرف حدود یک ساعت از آن طرف شما می‌بینید هنوز هوا روشن است این ولوج و ورود و دخول قوس‌النهار است در قوس‌اللیل این هست تا برسد به آن نقطه طولانی‌اش که پایان خرداد است از اول تابستان به بعد که کم کم شب‌ها بلند می‌شود قوس‌اللیل از دو طرف وارد قوس‌النهار می‌شود یعنی هم از طرف صبح، تاریکی می‌آید بخشی از صبح را می‌گیرد صبح را تاریک می‌کند هم از طرف غروب، شب می‌آید بخشی از روز را می‌گیرد روز را تاریک می‌کند از دو طرف ولوج و ورود و دخول تاریکی است در روشنائی هم ولوج قوس‌النهار است در قوس‌اللیل وقتی که روز طولانی می‌شود، هم ولوج و ورود و دخول قوس‌اللیل است در قوس‌النهار از دو طرف یعنی بامداد و شامگاه آنجا که شب طولانی می‌شود تا برسد به شب یلدا. فرمود ما این نظم را برای همین قرار دادیم که بالأخره اگر همه فصول یکسان

باشد همه زمستان باشد همه تابستان باشد زندگی به صورت تأمین
ارزاق به دست نمی‌آید حاصل نخواهد شد ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا اَقْوَاتَهَا فِي
أَرْبَعَةِ اَيَّامٍ﴾ این نظم است.

ثمره رؤیت نظم در آفرینش، رسیدن به قدرت و حکمت ناظم و
هدفداری او

شما اگر این نظم را ببینید به دو چیز پی می‌برید یکی اینکه ناظم،
قادر است و حکیم یکی اینکه ناظم، هدفی دارد شما را برای
چیزی خلق کرده است بعد از مسئله نظم، همان‌طوری که مسئله
ربوبیت الهی مطرح است مسئله معاد مطرح است لذا در سوره
مبارکه «آل عمران» فرمود: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾ [۲۲]
این دیگر هؤلاء و هذه و اینها نیست این «يك فروغ رخ ساقی
است که در جام افتاد» [۲۳] اشاره به مفرد کردند ﴿مَا خَلَقْتَ
هَذَا بَاطِلًا﴾ این نظم، هدفی دارد بالأخره این چنین نیست که ما
بخوریم و بیاشامیم و بعد بیوسیم بالأخره این قافله را به جایی
می‌رسانند مقصودی هست هم مسئله توحید را مطرح می‌کند هم
مسئله معاد را مطرح می‌کند منتها گاهی مسئله معاد را در وسط
نقل می‌کند محفوف است به دو حاشیه برهان، گاهی بعد از اقامه
برهان، مسئله معاد را نقل می‌کند اینجا بعد از آیه ۲۸ که مسئله
معاد را طرح فرمود باز از نظم توحیدی خبر داد منتها ﴿يُولِجُ﴾ که
دلالت بر استمرار دارد از آن با فعل مضارع یاد شد ﴿سَخَّرَ﴾ که
مربوط به اصل تنظیم جهان است با فعل ماضی یاد کرد اما فرمود
همه اینها حسابی دارند مدتی دارند عمری دارند همان‌طوری که
﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ [۲۴] کل قمر این‌طور است کل
شمس این‌طور است کل کوکب این‌طور است الأرض این چنین
است السماء این‌طور است ﴿كُلُّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾.

تصویر قدرت الهی در خلقت خورشید و ماه از دود و نورانی
بودن آن

فرمود این چنین نیست که حالا شما خیال کنید شمس و قمر این همه شفاف و روشن اند ما اینها را از پرنیان خلق کرده باشیم نه خیر از يك مشت دود ما شمس و قمر آفریدیم ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾ [۲۵] آخرش هم دود می کنیم این طور نیست که همیشه اینها تابان باشند ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ [۲۶] هست، ﴿إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾ [۲۷] هست.

مشروط بودن ثمردهی رویت نظام هستی به طهارت

فرمود اینها را شما می توانید ببینید اگر انسان به این نتیجه رسید که اینها را مشاهده کرد ممکن نیست دستش به زیاله برسد اگر شامه خوبی پیدا کرد این واقعاً بوی بد گناه را استشمام می کند و اگر فرمودند: «طَهَّرُوا أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْآنِ» [۲۸] برای همین است نفرمودند دندانها را مسواک کنید استحباب استیاء در مسئله مقدمات احرام هست در مقدمات صلات هست دستور دادند مسواک بکن یکی از سنن وضو گرفتن سنن نماز خواندن مسواک کردن است آن دلیل خاصّ خودش را دارد اما اینکه فرمود: «طَهَّرُوا أَفْوَاهَكُمْ» افواه غیر از اسنان است دهن غیر از دندان است فرمود دهن را پاک کنید خب اگر غذای شبهه ناک وارد بشود این دهن ناپاک است حرف آلوده از این دهن بیرون بیاید این دهن دیگر ناپاک است فرمود: «طَهَّرُوا أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْآنِ» قرآن می خواهد عبور کند خب اگر قرآن می خواهد عبور کند اگر خدای ناکرده . دهن آلوده باشد شما شفاف ترین و پاک ترین آب را از يك لوله ناپاک عبور بدهید بالأخره آلوده می شود.

رؤیت، تنها تفاوت انبیا و اهل بیت (علیهم السلام) با مردم عادی در گرفتن وحی

با يك برهان عقلي می شود این حرفها را فهمید با دليل نقلي هم می شود فهمید فرق ماها که آدمهای عادی هستیم با انبیا و اهل بیت (علیهم الصلاة و علیهم السلام) این است که آنها وحی را با

تفاوتی که بین نبی و امام هست تلقی می‌کنند بعد برای ما نقل می‌کنند آنچه برای ما نقل کردند عین همان است که به اینها وحی شده است ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [۲۹] بدون کمترین تفاوت اما آنها این مطلب را از خدا با علم شهودی تلقی می‌کنند می‌شود وحی، ما از آنها این حرف‌ها را می‌شنویم می‌شود نقل الوحی، این کلمات عین کلمات خداست اما تلقی ما از پیامبران به وسیله نقل است تلقی اینها از الله به وسیله وحی است لذا وحی، مقابل ندارد نبوت، مقابل ندارد عقل در مقابل نقل است لذا برخی‌ها از این آیات مکتب جبر را استفاده کردند بعضی از همین آیات مکتب تفویض استفاده کردند بعضی به برکت اهل بیت از همین آیات «امر بین امرین» [۳۰] استفاده کردند این همه اختلاف مذاهبی که پیدا می‌شود از کیفیت استنباط و اجتهاد از نقل است نقل الوحی برای ماست، متن الوحی برای معصوم (سلام الله علیه) است.

از خدا بودن حقیقت نظام هستی

فرمود اگر شما اینها را بررسی کنید اینها را می‌بینید ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ این ﴿هُوَ﴾ که ضمیر فصل است با این الف و لام اینها کمک می‌کنند تا ثابت بشود هر چه حق است برای خداست و اگر چیزی هم در عالم از حقیقت سهمی داشت این مطابق این آیه مبارکه از خداست ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾. [۳۱]

تبیین سالبه محصله بودن بطلان اوئان و اصنام

اگر تمام الحق برای خداست این بت‌ها و اصنام و اوئانی که دیگران تراشیدند این می‌شود باطل، اگر گفته شد که اینها باطل‌اند این سالبه محصله است نه موجه معدوله، اگر ما گفتیم مثلاً این دارو تاریخ مصرفش گذشت این دیگر باطل شد این عدم ملکه است این موجه معدولة المحمول است یعنی لیاقت را، قابلیت این را داشت ولی فعلاً این قابلیت را از دست داد مثل «زید اعمی»

اگر گفتیم «زید اعمی» این موجبہ معدولۃ المحمول است و لیاقت را دارد اما اگر گفتیم کہ فلان ممتنع، فلان معدوم باطل است این سالبہ محصلہ است توضیحش این است کہ گاهی سلب بین موضوع و محمول قرار می‌گیرد مثل اینکه می‌گوییم «زید لیس بعالم» این «لیس» برای قطع ربط است چون در حقیقت در قضیہ سالبہ، سلب‌الربط است نہ ربطٌ سلبي، سلب ربط است یعنی زید با علم رابطہ‌ای ندارد يك وقت این حرف سلب جزء محمول قرار می‌گیرد وقتی حرف سلب جزء محمول قرار گرفت این قضیہ از سالبہ محصلہ بودن بہ موجبہ معدولۃ المحمول تبدیل می‌شود حالا گاهی این حرف سلب همان لسان سلب را دارد مثل اینکه بگوییم «زید غیر عالم» گاهی نہ، خود این حرف سلب دیگر جداگانہ نیست در درون محمول نہادینہ می‌شود مثل اینکه بگوییم «زید جاهل» این «زید جاهل» کہ موجبہ محصلہ نیست این موجبہ معدولۃ المحمول است حرف سلب در درون محمول جاسازی شدہ «زید اعمی» این‌طور است «زید فقیر» این‌طور است «زید عاجز» این‌طور است «زید جاهل» این‌طور است «زید فاسق» این‌طور است ہمہ اینها موجبہ معدولۃ المحمول است اینها موجبہ محصلہ نیست زیرا محمول در درون خود يك معنای نفی را بہ دوش می‌کشد «باطل» ہم این‌طور است يك وقت می‌گوییم این دارو باطل شد یا آن کاغذ باطل شد کلمہ باطل، نفی‌ای را در درون خود دارد کہ اگر گفتیم این کاغذ باطل است این موجبہ محصلہ نیست این موجبہ معدولۃ المحمول است مثل اینکه بگوییم «زید جاهل» این در صورتی است کہ این کاغذ، چیزی باشد و لیاقت را داشته باشد اما اگر گفتیم کہ دو دوتا پنج‌تا باطل است این سالبہ محصلہ است این دو دوتا پنج‌تا ذاتی ندارد اگر گفتیم خدا حق است و این بت‌ها باطل‌اند این موجبہ معدولۃ المحمول نیست کہ اینها لایق بودند ولي ندارند قابلیت ربوبیت را دارند ولي

فعلاً نیستند از آن قبیل نیست، اگر حق منحصرأً برای خداست اینها باطل‌اند می‌شود سالبه محصله ﴿وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ﴾ از همین قبیل است در بحث‌های قبل هم برهانش ذکر شد برای اینکه فرمود: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا﴾ [۳۲] اگر کسی بگوید دو دوتا پنج تا این لفظ را گفته، مفهوم هم در ذهنش هست اما این مفهوم، مصداق ندارد زیرش خالی است هیچ چیزی در عالم نمی‌تواند مصداق دو دوتا پنج تا باشد هیچ چیزی غیر از خدا نمی‌تواند مصداق الله باشد مصداق اله باشد مصداق رب باشد بنابراین این بازگشتش به سالبه محصله است نه موجه معدوله، ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ﴾ در سوره مبارکه «حج» آنجا آیه ۶۱ این است که ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ آیه ۶۲ این است که ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾ اما در سوره مبارکه «لقمان» که محل بحث است «هو» ندارد یعنی «هو» دوم را ندارد ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ اگر او علی است بالقول المطلق و اگر او کبیر است بالقول المطلق دیگر ماسوای او چیزی برای وجود ندارند.

لطیفه ادبی در عدم استعمال اسمای الهی با «تاء» تأنیث

اما چرا درباره ذات اقدس الهی ما «سمیعة، بصیرة» که مبالغه است استعمال نمی‌کنیم مثل اینکه علامه نمی‌گوییم، می‌گوییم خدا ﴿عَلَامُ الْغُيُوبِ﴾ [۳۳] است آوردن لفظ تأنیث در اسمای حسنائی ذات اقدس الهی جداً خودداری می‌شود که مبدا موهن باشد وگرنه آنجا گفته می‌شد او «علامة الغيوب» است گفته می‌شود ﴿عَلَامُ الْغُيُوبِ﴾ یا ﴿بَصِيرٌ﴾ این «بصیر» هم صیغه مبالغه

است چون بالذات است از هر مبالغه‌ای که برای دیگران هست
عمیق‌تر و مُتقن‌تر خواهد بود.
«و الحمد لله ربّ العالمین»

-
- [۱] . سورة حج، آیه ۱.
 - [۲] . سورة ابراهيم، آیه ۴۸.
 - [۳] . سورة ق، آیه ۴۴.
 - [۴] . سورة واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.
 - [۵] . سورة فرقان، آیه ۴۶.
 - [۶] . سورة نحل، آیه ۷۷.
 - [۷] . سورة قمر، آیه ۵۰.
 - [۸] . سورة نمل، آیه ۴۰.
 - [۹] . سورة قمر، آیات ۴۶ . ۵۰.
 - [۱۰] . شرح المنظومه، ج ۱، ص ۵۷.
 - [۱۱] . مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۲۲۶.
 - [۱۲] . سورة بقره، آیه ۱۰۶.
 - [۱۳] . سورة بقره، آیه ۲۴۳؛ سورة فجر، آیه ۶.
 - [۱۴] . نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۸.
 - [۱۵] . ر.ک: نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۵.
 - [۱۶] . سورة نور، آیه ۳۵.
 - [۱۷] . بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۸.
 - [۱۸] . اقبال‌الأعمال، ص ۱۲۵.
 - [۱۹] . سورة فصلت، آیه ۱۰.
 - [۲۰] . سورة زمر، آیه ۵.
 - [۲۱] . مواعظ سعدی، قصیده ۲۵.
 - [۲۲] . سورة آل عمران. آیه ۱۹۱.

- [۲۳] . دیوان حافظ، غزل شماره ۱۱۱.
- [۲۴] . سورة آل عمران، آیه ۱۸۵؛ سورة انبیاء، آیه ۳۵؛ سورة عنکبوت، آیه ۵۷.
- [۲۵] . سورة فصلت، آیه ۱۱.
- [۲۶] . سورة تکویر، آیه ۱.
- [۲۷] . سورة تکویر، آیه ۲.
- [۲۸] . ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۸۴.
- [۲۹] . سورة نجم، آیات ۳ و ۴.
- [۳۰] . الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰.
- [۳۱] . سورة بقره، آیه ۱۴۷.
- [۳۲] . سورة نجم، آیه ۲۳.
- [۳۳] . سورة توبه، آیه ۷۸.

